

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2022, 191-217
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.29805.1749

A Critical Review on the Book
Transformation of the Foundations of the Legitimacy of the
Monarchy: From the Mongol Invasion to the Rise of the Safavids

Abdollah Sajedi*

Hooshang Khosrobigi**

Abstract

The issue of legitimacy in the history of Iran is one of the issues that has attracted the attention of historians in recent decades. One of the most recent of these works is *The evolution of the foundations of the legitimacy of the monarchy from the Mongol invasion to the rise of the Safavids*. This work examines the evolution of the foundations of the legitimacy of this period in the context of a pervasive crisis of legitimacy in the form of multiple models, emphasizing that with the fall of the caliphate and the arrival of the Mongol element, the complexity of the foundations of legitimacy doubled and new inspiring foundations. It was raised for legitimacy. In addition, after the fall of the Ilkhanate, almost all special orders and organizations were damaged. Governments, with numerous features and characteristics, used various legitimizing models to justify their sovereignty. Thus, governments faced a crisis of legitimacy on the issue of the foundations of legitimacy. This article aims to critically review the above work. This study shows that the crisis of legitimacy was a major issue in the period under review, but the patterns of legitimacy were by no

* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)
a_sajedi@pnu.ac.ir

** Associate Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, kh_beagi@pnu.ac.ir

Date received: 20/10/2021, Date of acceptance: 26/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

means based on a single pattern, but on a multifaceted, composite, and simultaneous pattern, but important indicators such as the Iranian idea of monarchy; Farah Izadi and Farah Kiani were ignored. The work is weak in terms of methodological foundations and definition of concepts and has not been able to conceptually design a comprehensive multidimensional model for the period.

Keywords: Critique, Principles of Legitimacy, Monarchy, Ilkhans, The Period of Fetrat, Timurids, Turkmens and Mushasheians.

تحول مبانی مشروعیت سلطنت؛ از یورش مغولان تا برآمدن صفویان (نقد و بررسی)

عبدالله ساجدی*

هوشنگ خسرویگی**

چکیده

موضوع مشروعیت در تاریخ ایران از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر توجه پژوهش‌گران تاریخ را به خود جلب کرده است. از متأخرترین این آثار تحول مبانی مشروعیت سلطنت از یورش مغولان تا برآمدن صفویان است. این اثر، تحول در مبانی مشروعیت این دوره را در چهارچوب یک بحران فراگیر مشروعیت‌زایی در قالب الگوهای متعدد بررسی می‌کند؛ با تأکید بر این مسئله که با سقوط خلافت و ورود عنصر مغول، پیچیدگی در مبانی مشروعیت دوچندان و مبانی الهام‌بخش جدیدی برای مشروعیت‌بخشی مطرح شد. افزون‌برآن، بعد از سقوط حکومت ایلخانان، تقریباً نظم و سازمان ویژه دچار خدشه شد. حکومت‌ها با خصوصیات و ویژگی‌های متعدد، برای توجیه حاکمیت خویش به انواع الگوهای مشروعیت‌زا دست زدند. بنابراین، حکومت‌ها در مسئله مبانی مشروعیت به‌نوعی دچار بحران مشروعیت شدند. این مقاله با هدف بررسی انتقادی اثر فوق ارائه شده است. این بررسی نشان می‌دهد که بحران مشروعیت در دوره موردبررسی یک مسئله اساسی بوده است، اما الگوهای مشروعیت به‌هیچ‌وجه مبتنی بر الگوی واحد نبوده‌اند، بلکه مبتنی بر الگویی چندوجهی، ترکیبی، و توأمانی بودند، درحالی‌که شاخص‌های مهمی چون اندیشه ایرانی سلطنت، فره ایزدی، و فره کیانی نادیده گرفته شدند. اثر به‌لحاظ مبانی

* استادیار گروه تاریخ، عضو هیئت‌علمی دانشگاه پیام‌نور، ایران (نویسنده مسئول)، a_sajedi@pnu.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ، عضو هیئت‌علمی دانشگاه پیام‌نور، ایران، kh_beagi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶



روش‌شناسی و تعریف مفاهیم ضعف دارد و قادر به طراحی مفهومی یک الگوی فراگیر چندوجهی برای دوره موردنظر نبوده است.

کلیدواژه‌ها: نقد و بررسی، مبانی مشروعیت، سلطنت، ایلخانان، دوران فترت، تیموریان، ترکمانان و مشعشعیان.

۱. مقدمه

در عصر حاضر، شناخته‌شده‌ترین تعریف رایج درباب مشروعیت تعریفی است که ماکس وبر (Max Weber) بیان کرده است: «مشروعیت، مظهر پذیرش ذهنی - درونی قدرت حاکم در نزد افراد جامعه است» (وبر ۱۳۷۴: ۲۲). او معتقد است که روابط بین فرمان‌روا و فرمان‌بردار از دو صورت خارج نیست، یا مبتنی بر «اجبار مطلق» است، که خاص دوران بردگی است، یا صورتی «طبیعی و حقیقی» دارد، که مستلزم وجود حداقلی از پذیرش و مقبولیت است. همین نوع دوم «قدرت» یا به تعبیر وبر قدرت طبیعی و حقیقی است که به مفهوم «اقتدار» نزدیک می‌شود. با نزدیک شدن معنای این دو مفهوم به هم، می‌توان آن‌ها را در خلاصه‌ترین عبارت چنین تعریف کرد: «قدرت، اقتداری است فاقد هر نوع مشروعیت و اقتدار، قدرتی است دارای نوعی مشروعیت» (همان: ۴۰۰-۴۰۳).

پیشینه این بحث در اندیشه سیاسی غرب به دوره‌های قبل از میلاد برمی‌گردد. گزنفون معتقد است که حتی در حکومت‌های «تیرانی»، که بر بنیاد اجبار و غلبه برپا شده‌اند، نیز همه چیز به نیروی مادی صرف ختم نمی‌شود (پازارگاد ۱۳۴۸: ۲۵۰). در بُن اندیشه «عدالت» و «دولت آرمانی» سقراط، افلاطون، و ارسطو نیز به نوعی به مسئله مشروعیت اشاره شده است. سقراط از میان پنج شکل حکومت تنها حکومتی را مشروع می‌داند که از دانش، معرفت، و عدالت کافی برخوردار باشد. افلاطون نیز حکومتی را مشروع می‌داند که فیلسوفان متصدی آن باشند (همان). ارسطو نیز حکومت مشروع را، بدون توجه به شکل آن، حکومتی می‌داند که در پی تأمین مصالح عامه و خیر عمومی باشد (عنایت ۱۳۴۹: ۸۱).

در نظر ماکس وبر ساحت‌های زندگی انسان و کنش‌های او تحت تأثیر عوامل متعدد و مختلف عقلانی و غیرعقلانی است. این دوگانگی عقلانی و غیرعقلانی بودن کنش‌های انسان چهار نوع کنش اجتماعی را برای آن متصور است که عبارت‌اند از: کنش عقلانی هدف‌مند، کنش عقلانی مبتنی بر ارزش، کنش سنتی، و کنش عاطفی (وبر ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

زندگی سیاسی انسان نیز، به‌عنوان جزئی از زندگی اجتماعی او، عرصه وقوع رفتارهای عقلانی و غیرعقلانی است. اگر سیاست را رابطه حکم و اطاعت در بین بازیگران قلمداد کنیم، آن‌گاه کنش اطاعت و حکم ممکن است به‌صورت کنش عقلانی و هدف‌مند، عقلانی مبتنی بر ارزش یا سنتی، و یا عاطفی باشد (پارکین ۱۳۸۴: ۱۰۹).

اما در خصوص حکومت‌های ایران بعد از اسلام، پیشینه این بحث با دو جریان شریعت‌نامه‌نویسی و سیاست‌نامه‌نویسی ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند. هریک از جریان‌ها پشتوانه تئوریک لازم برای امارت‌های مختلفی را فراهم می‌کردند. بدین معنا که شریعت‌نامه‌ها در کار توجیه خلافت بودند و سیاست‌نامه‌ها اساساً با هدف توجیه سلطنت‌های اسلامی در کنار خلافت مرکزی به‌وجود آمدند (طباطبایی ۱۳۷۲). از جمله کسانی که در این میدان کارزار حضور داشتند و در پی توجیه و مشروعیت‌بخشی به این قانون‌های قدرت بودند می‌توان به غزالی، خواجه نظام‌الملک، ماوردی، فخر رازی، و رشیدالدین فضل‌الله همدانی اشاره کرد.

اما تاریخ ایران بعد از اسلام سرآغاز جدیدی در تحول حکومت، با توجه به شرایط ویژه ناشی از ورود دین اسلام و آمیزش و ترکیب الگوها و مشخصه‌های شکل‌دهنده حکومت در نگاه اسلامی با الگوهای ایرانی، در کنار حکومت‌های پیروز شد. این وضعیت خلق یک طرح و دیدگاه کلی را، در مبانی مشروعیت حکومت در قالب یک الگوی ترکیبی و توأمانی به‌تأثیر از دیدگاه‌های فوق، سبب شد (ساجدی و خسرویگی ۱۳۹۷: ۳۳).

با سقوط خلافت و ورود عنصر مغول، این پیچیدگی دوچندان شد و مبانی الهام‌بخش جدید را در رأس منابع الگو برای مشروعیت‌بخشی پیش کشید. در کنار استیلا و غلبه، به‌عنوان مشروعیت اولیه و دو منبع اسلامی و ایرانی، سنت ترکی-مغولی نیز به آن افزوده شد. تقریباً در سراسر دوره ایلخانی این مبانی با مشخصه‌های گوناگون، سعی در مشروعیت‌بخشی به حکومت‌ها داشتند، اما بعد از سقوط حکومت ایلخانان، تقریباً این نظم، که ریشه در مبانی پیش‌گفته داشت، دچار خدشه شد و تقریباً حکومت‌هایی با خصوصیات متعدد، اعم از ایرانی یا مغولی، برای توجیه حاکمیت خویش به انواع الگوهای مشروعیت‌زا دست یازیدند. حکومت‌ها به‌نوعی دچار نوعی بحران مبانی مشروعیت می‌شدند و به هر ابزار و ساختاری پناه می‌بردند که امیدی به مشروعیت‌زایی آن داشتند. کتاب فوق تحول در مبانی مشروعیت این دوره را در چهارچوب یک بحران فراگیر مشروعیت‌زایی در قالب الگوهای متعدد بررسی می‌کند.

۲. معرفی

بنیان شکل‌گیری کتاب تحول مبانی مشروعیت سلطنت از یورش مغولان تا برآمدن صفویان^۱ مبتنی بر رساله دکتری محمدرضا روزبهانی^۲ است که در گروه تاریخ دانشگاه تهران در تیر ۱۳۹۱ دفاع شده است^۳ (روزبهانی ۱۳۹۷: ۹). نویسنده از رساله فوق دو مقاله نیز با عناوین «تحول مبانی مشروعیت دولت سربداران با تأکید بر نقش تشیع و تصوف»^۴ و «مبانی مشروعیت حکومت در نگاه سلاطین آق‌قویونلوها»^۵ مستخرج و چاپ کرده است.

نویسنده ساختار پژوهش خود را بر پنج فصل سامان داده است. محور اصلی ساختار بر توالی تاریخی بنیان نهاده شده است. در این ساختار دوره‌بندی تاریخی نویسنده با در نظر داشتن دوره‌بندی کلان مرسوم تاریخ ایران براساس این پنج دوره سامان یافته است: ایران در دهه‌های پیش از حمله مغول، دوره ایلخانان، دوره فترت پس از ایلخان از ابوسعید تا شکل‌گیری قدرت تیمور، دوره تیموریان، و در نهایت دوره ترکمانان و مشعشعیان.

فصل آغازین بر بیان بسترهای تاریخی روی داد مورد بررسی متکی شده است. این فصل با عنوان «الگوهای مشروعیت ایران در هنگام یورش مغول» تنظیم شده و مباحثی چون «مسئله خلافت و سلطنت»، «روابط خلفا و سلاطین خوارزمشاهی»، و «الگوهای مشروعیت» مورد بررسی قرار گرفته است. در سرفصل الگوهای مشروعیت، به نظریه سلطنت و نظریه خلافت در فقه اسلامی نیز اشاره شده است.

محور اصلی اثر متکی بر مسئله و هدف پژوهش از فصل دوم آغاز می‌شود. این فصل با عنوان «مبانی مشروعیت ایلخانان» ارائه شده است. این فصل به مباحث و مسائلی چون «مشروعیت براساس باورهای مغولی»، «تأسیس سلسله ایلخانان و سقوط دستگاه خلافت»، «مشروعیت ایلخانان در آرا بزرگان، متکلمین، و فقهای شیعه»، «مشروعیت حکومت ایلخانان در آرای بزرگان اهل سنت»، «غازان خان، نظام مبتنی بر تشکیلات اداری سازمان‌یافته»، «کوشش غازان و جانشینانش جهت افزایش مشروعیت»، و «تقابل ایلخانان و ممالیک مصر در مسئله مشروعیت دینی» اختصاص یافته است.

محورهای اصلی فصل سوم، که با عنوان «دوران فترت، تکاپوی مدعیان قدرت برای کسب مشروعیت» ارائه شده است، معرفی مدعیان قدرت و بازماندگان دودمان چنگیزی است. حکومت‌های محلی و نظریه‌های مشروعیت آن‌ها، از جمله «آل‌کرت» و «آل‌مظفر»، مورد توجه بوده است. در ادامه به بحثی مبسوط درباره دوران حکومت سربداران، به‌عنوان

یکی از حکومت‌های نوظهور، پرداخته و بحث دربارهٔ دو مؤلفهٔ تشیع و تصوف را، به‌عنوان ارکان مشروعیت حکومت و سلطنت، پیش می‌کشد.

«مبانی مشروعیت تیموریان» عنوان فصل چهارم است که به «فرایند کسب قدرت توسط تیمور»، «تیمور، مدعی مشروعیت چندوجهی»، و «نظریهٔ حکومت در زمان جانشینان تیمور» اختصاص دارد.

«مبانی مشروعیت ترکمانان و مشعشعیان» در فصل پنجم با محورهایی چون نظریه‌های مشروعیت حکومت‌های قراقویونلوها، آق‌قویونلوها، مشعشعیان، و هم‌چنین مدخل‌هایی دربارهٔ علمای مهم این دوره مانند علامه جلال‌الدین دوانی، فضل‌الله روزبهان خنجی، و مشروعیت از دیدگاه آنان مورد بررسی قرار گرفته است (همان).

۳. ارزیابی شکلی و فنی

کتاب با قطع وزیری و در ۳۵۳ صفحه به چاپ رسیده است. از نظر طرح جلد، صحافی، قطع، نوع، اندازهٔ قلم، صفحه‌آرایی، و فهرست‌نویسی مناسب است. درخصوص فهرست، اگر بین عناوین فرعی هر فصل با فصل‌های بعدی تناسب عددی وجود داشت، شکل و ظاهر فهرست‌نویسی منطقی و زیباتر به نظر می‌رسید. کتاب فاقد فهرست ضمیمه است. توصیه می‌شود در پشت جلد کتاب، علاوه بر معرفی اثر، نویسنده و حوزهٔ فعالیت‌های پژوهشی وی معرفی شود.

از نظر ویرایشی اگرچه در بیش‌تر متن، جملات کوتاه به‌کار رفته است، که بسیار مطلوب است، در بسیاری موارد، علائم سجاوندی و نگارشی یا به‌کار نرفته یا به‌اشتباه آورده شده‌اند (برای نمونه، بنگرید به روزبانه‌ی ۱۳۹۷: ۱۵۱، ۲۵۶).

کاربرد فاعل جمع و فعل مفرد یا بالعکس بسیار آمده است: «ملت‌های روی زمین وظیفه داشته [داشتند] تا در برابر نمایندهٔ زندهٔ خدا سرتسلیم فرود آورند» یا «به‌طور قطع چنگیز و به‌تبع او مغولان باور داشته [داشتند] که از جانب آسمان آبی جاویدان مأمور تصرف و حکومت بر جهان و جهانیان هستند» (همان: ۶۸). در سراسر متن این ناهماهنگی و کاربرد افعال ناصحیح وجود دارد.

نویسنده از متون کهن فراوان استفاده کرده، ولی گاهی خود متن نویسنده را هم تحت تأثیر قرار داده، گرچه همواره سعی کرده است تا ساده و روان بودن متن را حفظ کند.

تلاش در جهت هم‌سان‌سازی در متن نشده است؛ از جمله در مورد رفتار متقابل صوفیان در برابر عملکرد تیمور: «البته صوفیان نیز به‌طور متقابل او را دعا می‌کردند. او را تأیید می‌کردند [او را دعا و تأیید می‌کردند]» (همان: ۲۰۸)، یا در خصوص کاربرد سال و تاریخ، که صورت یک‌سان ندارند و گاهی نوشته شده است ۸۷۶ ه.ق و گاهی ۸۷۶ هجری (همان: ۱۴۵، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، و...؛ در یک مورد نیز تاریخ میلادی در کنار تاریخ ه.ق درج شده است (همان: ۱۴۵). علاوه بر این موارد، برخی اشتباهات تایپی، هرچند اندک، در خوانش اثر ایجاد صعوبت می‌کند. مانند: «فرق» به جای «فرق»، «داشه» به جای «داشته»، «نامید می‌شد» به جای «نامیده می‌شد»، و «بسط ابن الجوزی» به جای «سبطن جوزی» (همان: ۳۳، ۱۲۳، ۱۹۴، ۱۹۵، و...). هم‌چنین، عبارت «او را تشویق به بیعت با مغولان کنند» (همان: ۸۱) صحیح به نظر نمی‌رسد. ظاهراً منظور «او را تشویق به حمله به بغداد کنند» صحیح است. هم‌چنین، اسامی خارجی فاقد معادل لاتین‌اند (همان: ۱۲، ۳۴، ۶۸، ۷۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۶۹، ۱۹۶).

در نقل قول‌ها نیز، از نظر شکلی، اشتباهات متعددی وجود دارد. در تمامی نقل قول‌ها، نقطه قبل از گیومه آمده است یا در مواردی گیومه نقل قول مستقیم بسته نشده یا کلمه تکرار شده است (همان: ۸۸).

استفاده از نقل قول‌های طولانی و به‌صورت پیاپی از زیبایی متن کاسته است (برای نمونه، بنگرید به همان: ۳۴، ۳۵، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۶۹-۲۷۲). در مواردی نقل قول از کسی است و ارجاع به منبعی دیگر است. برای مثال، در یک مورد قول از آیتی است، اما ارجاع به لمبتون شده است (همان: ۷۶). در موردی عبارت در گیومه و به‌صورت نقل قول مستقیم ارائه شده، ولی عبارات با عبارات منبع هم‌سانی ندارد. عبارت راوندی به‌صورت: «اللّه اللّه مسلمانی را دریاب که دشمن لعین مستولی شد و شعار قرمطیان ظاهر گردانید» به‌صورت «ای فرستاده رب الارباب، خلیفه را از دست قرامطه (شیعیان) دریاب» (همان: ۵۲) و مشخص نیست این عبارات از کدام متن مستخرج شده است.

در حوزه مآخذشناسی، مهم‌ترین ویژگی کتاب برخورداری از تکرار و تنوع منبع اعم از منابع دست‌اول و منابع تحقیقی است. با این حال، با وجود تمام دقت نویسنده در این خصوص، در اقدامی غیرعلمی و شاید دقت ناکافی، کتاب‌های *تجارب السلف* و *دستور الکاتب فی تعیین مراتب* در فهرست منابع هردو از هندوشاه نخجوانی ثبت شده است، در حالی که *تجارب السلف* اثر هندوشاه نخجوانی و کتاب *دستور الکاتب* اثر محمدبن

هندوشاه نخبجوانی است. از اشتباهات مشابه نیز استفاده هم‌زمان از دو چاپ کتاب سیرت جلال‌الدین مینگبرنی تصحیح مجتبی مینوی است (همان: ۳۱۵).

از آثار پژوهشی بعضی محققان نیز استفاده شده، اما آثار مهم دیگری از همان افراد نادیده گرفته شده است. برای نمونه، «تاریخ تحول دولت در اسلام» اثر داوود فیرحی، «اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام» اثر حاتم قادری، و «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران» اثر لمبتون دیده نشده‌اند. همچنین، برخی پژوهش‌ها که ارتباط مستقیم با موضوع و مسئله ایشان داشته‌اند، مورد توجه قرار نگرفته است. در این میان مقاله «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم و مسئله مشروعیت» از فریدون الهیاری، مرتضی نورایی، و علی رسولی و مقاله «مشروعیت ایرانی در حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری» از جواد عباسی و زهره راضی قابل اشاره است.

بعضی سوگیرها هم دیده می‌شود؛ از جمله این که در کل کتاب با وجود بهره‌گیری از اندیشه ایرانی و عناصر مختلف آن در تحلیل‌های گوناگون کم‌تر به آن ارجاع داده شده است (برای مثال، بنگرید به همان: ۸۳، ۲۸۲، تأکید بر عدالت سلطان؛ همان: ۸۷، ۱۰۰، تأکید بر نمایندگی خدا بودن و اندیشه فرّه ایزدی یا دیوان‌سالاری متمرکز). در مباحث مهمی در باب بنیان‌های مشروعیت‌زای حکومت‌ها، مسائلی هم‌چون حکومت آسمانی، اندیشه ظل‌اللهی، عدالت، دیوان‌سالاری، نژاد بودن، و... مطرح می‌شود، اما به اندیشه ایرانی، به‌عنوان یکی از مبانی الهام‌بخش، کم‌تر پرداخته شده است.

در یک مورد وقتی صحبت از تلاش خلیفه الناصرالدین‌الله برای بازگشت اقتدار خلافت می‌کند از عبارت: «ایجاد ارتباط با فرق تشیع و برخورداری از نیروی عظیم نهفته و مردمی آن» بهره گرفته است (همان: ۵۶)، در صورتی که جامعه زمان مورد بحث دارای این ظرفیت از نیروهای شیعی نبود.

هم‌چنین بیان می‌شود: «این هسته از افرادی چون اشراف فتودال مغول، بیگانگان بودایی و مسیحی راه‌یافته در دستگاه، فرصت‌طلبان بی‌مایه ایرانی نظیر مجدالملک یزدی و... تشکیل می‌شد» (همان: ۱۰۳) که دچار نوعی قضاوت و سوگیری شده است.

در انتها، کتاب‌نامه اصول علمی منبع‌نویسی ندارد. با این حال، در کتاب‌نامه منابع و مآخذ از هم تفکیک نشده است.

افزون‌برآن، کتاب دارای ضمائماً است. ضمائماً به نامه‌هایی اختصاص دارد که در داخل متن به قسمت‌هایی از آن اشاره شده است. در این که این کار ارزنده و علمی است نمی‌توان

تردید کرد. دست‌رسی به متون‌نامه‌ها و فتوت‌نامه‌ها می‌تواند به مخاطب آگاهی و اعتماد بیش‌تر ببخشد، اما این ضمائم فاقد شماره و در خود متن هم فاقد نشانی و ارجاع‌دهی‌اند تا سهولت دست‌رسی را فراهم کنند. درنهایت این‌که کتاب دارای نمایه ارزش‌مندی است.

۴. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

۱.۴ عنوان

عنوان کتاب به تحول مبانی مشروعیت سلطنت اختصاص یافته است. سلطنت در متن کتاب به‌منزله یکی از مؤلفه‌های مشروعیت حکومت‌ها موردنظر قرار گرفته و منظور مؤلف از سلطنت در عنوان کتاب حکومت‌های این دوره است. آن‌چه در متن می‌بینیم، سلطنت (روزبهبانی ۱۳۹۷: ۲۵) یا نظریه سلطنت درکنار نظریه خلافت به‌عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌ساز ایران درهنگام یورش مغولان موردتوجه حاکمان و اندیشمندان حوزه فلسفه و سیاست در این دوره بوده است. باتوجه‌به محتوای کتاب، «تحول مبانی حکومت» در عنوان کتاب بیش‌تر با محتوا سازگاری دارد و سلطنت را به‌منزله الگویی فراگیر در همه دوره‌های تاریخ ایران می‌توان با تکیه بر آن تحلیل کرد.

۲.۴ مقدمه

چهار فصل کتاب دارای مقدمه است که بسیار به‌جا و منطقی است، اما فصل دوم فاقد مقدمه است. برای هم‌سانی ظاهر مناسب بود که این فصل نیز مقدمه داشته باشد. در مقدمه‌ها به‌هیچ‌وجه اصول علمی مقدمه‌نویسی رعایت نشده است. مقدمه‌ها بیش‌تر بخشی از متن هستند و یکی از الگوهای مشروعیت‌زا یا مباحث اصلی به‌عنوان مقدمه انتخاب شده‌اند. در فصل اول «مسئله خلافت و سلطنت»، در فصل سوم «مدعیان قدرت»، و در فصل چهارم «فرایند کسب قدرت توسط تیمور» عناوین مقدمه‌ها هستند. فصل پنجم نیز صرفاً عنوان «مقدمه» دارد.

مقدمه اصلی متن با مطالبی درخصوص مفهوم مشروعیت، اهمیت آن، و فرایند مشروعیت‌یابی در نظر فلاسفه، فقها، و نظریه‌پردازان سیاسی آغاز می‌شود و با بررسی الگو یا الگوهای مشروعیت‌زا در ایران بعد از اسلام تداوم می‌یابد. در این قسمت، از دیدگاه نویسنده، خلافت در قبل از ورود مغول به ایران به‌عنوان تنها منبع مشروعیت‌زا به‌حساب

می‌آید (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۱۴-۱۶). مؤلف در مقدمه این فرضیه را هدف گرفته است که سقوط و فقدان خلافت فقدان یک الگوی مشروعیت معتبر و مورد پذیرش همگان در ایران را سبب شد و همین عامل تنوع و تحول مبانی مشروعیت سلطنت در ایران شد، اما اگر به حکومت‌های قبل از حمله مغول نگاه کنیم، می‌توان این مهم را دریافت که در تمام دوران بعد از اسلام ایران، حتی طاهریان به‌عنوان اولین حکومت بعد از اسلام، در کنار خلافت بغداد از مبانی دیگر هم‌چون میراث کهن و پیشینه ایرانی، میراث و پایگاه دهقانی، تجدیدگری حیات سیاسی ایران، و عدالت و رعیت‌پروری، به‌عنوان الگوهای مشروعیت‌زای خود در فرایند مشروعیت‌پذیری، بهره برده‌اند (خواندمیر ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۴۲؛ طبری ۱۳۷۵: ج ۱۳، ۵۶۹۲-۵۷۰۵؛ ابن‌اثیر ۱۳۷۱: ج ۱۶، ۳۰۶-۳۲۱؛ حاکم نیشابوری ۱۳۷۵: ۲۰۱؛ اسفزاری ۱۳۳۸: ۲۵۲؛ قزوینی ۱۳۷۳: ۴۶۵؛ حافظ ابرو ۱۳۷۰: ۳۳؛ زرین‌کوب ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۰۰؛ بارتولد ۱۳۶۶؛ مقدسی ۱۳۷۴: ج ۴-۶، ۶۰۴؛ گردیزی ۱۳۶۳: ۳۰۱).

۳.۴ متن اصلی

نویسنده همواره در ارائه تحلیل‌ها به قواعد و اصول علمی و استناد به منابع معتبر پای‌بند بوده و سعی داشته است تا با نقد دیدگاه‌های دیگر تحلیلی‌نویین را، که مبتنی بر الگوی مشروعیت‌زای متنوع و تحول‌پذیر است، ارائه کند. اگر مبانی روش‌شناسی را استثنا کنیم، به‌جرت می‌توان گفت که تقریباً تمامی منابع مهم و دست‌اول در حوزه کار خود را مطالعه و استفاده کرده است. هم‌چنین سعی کرده با زبانی ساده و البته مستند، نوآوری و خلاقیت خود را در ارائه الگوی مفهومی چندوجهی (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۱۶) مبتنی بر تحول در مبانی مشروعیت به‌کار بندد و تاحدودی در این راه موفق بوده است. ارزش کار، به‌لحاظ علمی، مطلوب و دارای اعتبار است.

مسئله بسیار مهم، که نویسنده کتاب از آن غافل بوده، بحث روش‌شناسی است. در مقدمه کتاب به‌لحاظ روش‌شناختی مطالبی آورده شده است مبنی بر این‌که آثار ذکر شده در پیشینه تحقیق در دو دسته جای گرفته‌اند (همان: ۱۶)؛ نخست، نوشته‌های اصحاب فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، و فقه سیاسی که البته این خود جای ایراد دارد و این سه موضوع را در یک دسته نمی‌توان جایی داد و دوم، آثار پژوهش‌گران تاریخ. در هرکدام، به تعدادی از اندیشمندان اشاره شده است که به‌نظر نمی‌توان هم‌چون یک بحث روش‌شناسی آن را قبول کرد. به‌غیر از این‌که نویسنده چهارچوب مشخصی را طراحی نکرده است، در

همین حد هم ناقص است و در حد معرفی اندیشمندان و آثار آن‌ها وارد شده است. لازم بود که در بحث روش‌شناسی یا مبانی نظری پژوهش، مباحث حوزه روش‌شناسی مشروعیت در یک فصل جداگانه مورد توجه قرار می‌گرفتند و منابع نیز با دیدی انتقادی در فصلی دیگر مورد ارزیابی واقع می‌شدند. بدون در نظر گرفتن چهارچوب مشخص و سایر مباحث مقدماتی چون تعریف مفاهیم مشروعیت، مشروعیت اولیه و ثانویه، اقتدار، و... در فصل اول کتاب به سراغ الگوهای مشروعیت در ایران بعد از مغول رفته است (همان: ۲۵ به بعد). در نهایت می‌توان گفت که می‌بایستی اولاً، به آرای جامعه‌شناسان سیاسی، فیلسوفان، و نظریه‌پردازان سیاسی پرداخته می‌شد. ثانیاً، باتوجه به اهمیت مؤلفه‌های اسلام (اعم از تشیع و تسنن) و ایران، مبانی مشروعیت در نزد بزرگان آن‌ها دیده می‌شد؛ مباحثی که در تفسیر تاریخ ایران از طرف مکتب‌ها و اندیشمندان ارائه شده است و می‌تواند راه‌گشای بسیاری از ابهامات باشد و ما را در طراحی الگو و چهارچوب مشخصی برای هر دوره کمک کند.

نگاه به مسئله مشروعیت دارای سلسله‌مراتب و مراحل گوناگون است. هیچ حکومتی در ایران، حتی حکومت‌هایی که ماهیت استکفایی داشتند، مثل طاهریان و سامانیان، بدون برخورداری از توان و کفایت‌های نظامی، سیاسی، و مردمی نمی‌توانستند بر مدار اقتداریابی قرار گیرند. بنابراین، به‌نوعی همه حکومت‌ها ناچار بودند مراحل اقتدار را براساس مشروعیت اولیه و ثانویه طی کنند. این مباحث کاملاً از دید نویسنده پوشیده مانده است.

در جریان مشروعیت‌یابی حکومت‌ها، بایستی به دو مسئله توجه کرد: یکی مشروعیت اولیه و دیگری فرایند مشروعیت‌یابی یا مشروعیت ثانویه. گاه میان این دو مفهوم خلط صورت می‌گیرد. مشروعیت وضعیتی ثابت است، حال آن‌که مشروعیت‌یابی فرایندی است که طی آن حکومت‌ها به بسط و گسترش پایه‌های اجتماعی خود و هم‌چنین بالابردن درجه رضایت مردم می‌پردازند. مشروعیت عمدتاً مقوله‌ای است حقوقی (یا مربوط به فلسفه سیاسی) و مشروعیت‌یابی مفهومی جامعه‌شناختی است. بحث مشروعیت، در حوزه حقوق و فلسفه سیاسی، جنبه‌هنجاری دارد و حال آن‌که در جامعه‌شناسی جنبه‌اثباتی بر سایر وجوه غالب است (بشیریه ۱۳۸۲: ۶۳؛ زارع ۱۳۸۰: ۵۸). در حالت اول، وضعیت حکومت از دو حال خارج نیست. یا مشروعیت دارد یا مشروعیت ندارد، اما در حالت دوم، مشروعیت مقوله‌ای پیچیده و ذات مراتب است؛ یعنی بعضی حکومت‌ها بیش‌تر و بعضی‌ها کم‌تر مشروعیت دارند. چیزی که نویسنده در سراسر کتاب بر آن تأکید کرده است، مشروعیت ثانویه، فرایند مشروعیت‌یابی، است.

حکومت‌هایی که با استیلا و غلبه سرکار می‌آیند، اگر این فرایند را در جهت کسب مبانی مشروعیت مورد پذیرش جامعه طی کنند، برای خود مشروعیت کسب می‌کنند؛ چیزی که در مورد اکثر حکومت‌های مورد بحث کتاب حاضر صادق است و از دید مؤلف کاملاً پنهان مانده و اصلاً به آن نپرداخته است. همچنین، حکومت‌هایی که در کسب مشروعیت موفق بوده‌اند، ولی به دلیل ضعف کارایی، مشروعیت آن‌ها تضعیف شده یا آن را از دست داده و سقوط کرده‌اند. حکومت صفاری و آل کرت نمونه بارزی از این حکومت‌ها هستند که، به دلیل ناکارایی و عدم بهره‌گیری از تمام ابزارهای لازم برای استمرار حاکمیت خود، مجبور به ترک میدان به نفع رقیب شدند (تاریخ سیستان ۱۳۶۶: ۲۱۳-۲۶۰؛ زرین کوب ۱۳۸۸: ۱۰۸؛ شجاعی زند ۱۳۷۶: ۱۶۷). به عبارت دیگر، در مشروعیت اولیه برای یک فرد یا قبیله یا گروه در به دست گرفتن حکومت و اعمال قدرت حقی فرض می‌شود. در برابر، مشروعیت ثانویه یا جاری در واقع فرایندی برای توانایی اعمال و حفظ این حاکمیت است. رابطه این دو نوع مشروعیت یا به تعبیر دقیق‌تر «مشروعیت اولیه» و «مشروعیت ثانویه» به شکل زیر است:

مشروعیت ← اولیه یا پیشینی ← شکل‌گیری قدرت ← استقرار ← اعمال قدرت
مشروعیت ثانویه (شجاعی زند ۱۳۷۹: ۳۳؛ حجاریان ۱۳۷۳: ۸۰-۸۳).

در دوره ایلخانان، بعد از گذر از مراحل اولیه قدرت‌یابی، مشروعیت صرفاً بر بنیان استیلا تداوم نیافت. بعد از ایلخانان نیز دوره‌ای از بی‌ثباتی، رقابت، و پراکندگی سیاسی به وجود آمد. در این دوره، نیروهای متعددی به رقابت برای کسب قدرت و تصاحب میراث ایلخانان پرداختند. در نتیجه، کشور میان چند دولت محلی تقسیم شد؛ وضعیتی که تا پایان قرن هشتم ادامه یافت. در این میان، نیروی نظامی (استیلا و غلبه) در درجه اول اهمیت قرار داشت تا میزان موفقیت هر گروهی را تعیین کند و در ادامه، هر گروهی با اقامه برخی دعاوی و مبانی مشروعیت‌ساز برای اثبات شایستگی خود تلاش می‌کرد. حتی در مورد کسانی مثل تیمور نه تنها در دوره قدرت‌گیری، بلکه در استمرار حاکمیت وی نیز نیروی نظامی مبنای مؤثر بود. این تأکید بر نیروی نظامی در سنت مغولی شرط لازم به حساب می‌آمد و حتی اگر کسی به ریاست می‌رسید و کفایت نظامی لازم را نداشت، موقعیت خود را از دست می‌داد (منز ۱۳۷۷: ۵۶).

وقایع نگار گم‌نام، مؤلف رساله منقردی مربوط به وقایع تبریز در سال ۷۱۷ق، در کشتار و غارت تبریز توسط توقتمیش خان می‌نویسد: «هیچ شک نیست که شبان را کدخدایی باید که

[به حکم] کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت، با پاس شمشیر آب‌دار، پاس رعیت نگاه دارد و در نزول حوادث و هجوم وقایع بر رعایت نفوس و اموال ایشان گمارد» (رساله منفردی در وقایع تبریز ۱۳۷۲: ۱۶۱). پس این مسئله در مورد بیش‌تر حکومت‌ها مطابقت دارد و البته در کتاب به‌عنوان پیشینی دیده نشده است.

نویسنده در موردی به اشتباه اشاره می‌کند: «آلبویه پس از همسایه‌شدن با خلیفه ابتدا از وی لوای حکومت گرفت. سپس از طریق امارت استیلا مشروعیت خود را از ناحیه خلیفه به‌دست آورد» (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۲۷). این درحالی است که آلبویه اول استیلا یافتند، بعد عهد و لوای خلافت را دریافت کردند. پسران بویه پس از خدمت در سپاه مرداوینج به حکومت کرج دست یافتند. این امر سرآغاز غلبه آن‌ها بر اصفهان، شیراز، اهواز، ری، و حتی بغداد را فراهم کرد. با ورود سپاه آلبویه به شیراز و درخواست عهد و لوای خلیفه الرازی هم خلعت و لوای امارت فارس را، در مقابل مبالغی سالانه، برایش فرستاد (ابن مسکویه ۱۳۷۶: ج ۵، ۲۹۹) یا «وی به امیر فاتح خلعت و عنوان امیرالامرایی با لقب معزالدوله عطا کرد» (همان: ج ۶، ۱۱۹). این‌جا منظور بعد از غلبه بر بغداد است. پس معلوم است که ابتدا استیلا یافتند، سپس خلیفه به آن‌ها عهد، لوای و لقب عطا کرده است.

باز هم در همان‌جا اشاره دارد که با قدرت گرفتن آلبویه «کسی یارای مقابله با خلیفه را نداشته و...». این درحالی است که پس از استیلای احمد معزالدوله بر بغداد، بر اثر سوءظنی که در حق مستکفی یافت، او را از خلافت خلع و خلیفه دیگری را، که «مطیع» خود او بود، با عنوان «المطیع لله» به خلافت نشانند (همان: ۱۱۶-۱۲۰)، یا برای مثال بهاءالدوله، الطائع لله را دست‌گیر و برکنار می‌کند و به‌جای او القادربالله را می‌نشانند (ابن‌اثیر ۱۳۷۱: ج ۲۱، ۲۱۷؛ جوزجانی ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۲۱).

در جایی دیگر، درخصوص جلال‌الدین حسن اشاره به تسامح دینی او شده و از آن به «سیاست درهای باز» تعبیر شده است (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۵۹). «سیاست درهای باز مفهومی است که در سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ شده است» (Carroll and Noble 1977: 307). این‌جا تأکید بر تسامح دینی می‌توانست از لحاظ کاربرد اصطلاح متناسب بسیار علمی‌تر و نزدیک به مفهوم باشد.

در موردی دیگر ذکر می‌کند: «فتوت پدیده‌ای بوده که از بطن تصوف زاده شد» (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۶۰)، هرچند خود نویسنده اشاره دارد که ایرانیان آیین فتوت را به‌عنوان یک گرایش عملی و نمونه عالی اخلاق صوفیانه وارد عالم اسلام کردند (همان: ۱۶۴).

فتوت و جوان مردی از ابتکارات ایرانی بوده و پیش از تصوف اسلامی در ادوار پیش از اسلام در ایران سابقه داشته است، زیرا سیستان زادگاه عیاران و فتیان معرفی شده است، چنان که رستم دستان، جهان پهلوان ایرانی، و سیاوش، پسر کیکاووس، در این سرزمین آیین دلاوری، فتوت، و عیاری آموخته‌اند. فردوسی در شاهنامه این صفات را نمایانده است (تیشتر ۱۳۵۵: ۷۶).

در فصل دوم (روزبهای ۱۳۹۷: ۱۰۸-۱۳۱) در ذکر مبانی مشروعیت ایلخانان، باوجود بیان شیوه ارتباط و تعامل با دستگاه خلافت و سمت‌وسوگیری‌های دینی مختلف از جانب ایلخانان مغول از سنت مغولی به اسلام سنی، شیعی، گرایش‌های مسیحی، یهودی، و بودایی و نیز نقش فقها و اندیشمندان دینی و میزان تأثیرگذاری در ایلخانان، دین به‌عنوان یک عامل مشروعیت‌زا از طرف حاکمیت نگریسته نشده است، بلکه این نیروها و عوامل خارج از قدرت ایلخانی و مغولی‌اند که سعی دارند به حکومت مغول‌ها مشروعیت ببخشند. این درحالی است که نزد حاکمیت سیاسی توجیه براساس واقعیت‌های اجتماعی و کسب مشروعیت و مقبولیت امری بدیهی و واضح است که نویسنده به این موضوع، به‌عنوان یک اقدام جهت مشروعیت‌گیری از طرف حاکمیت، کم‌تر پرداخته است، بلکه بیش‌تر سعی کرده است که نقش عوامل مشروعیت‌ساز را در جریان توجیه حاکمیت بررسی کند تا تلاش خود حاکمیت.

در موردی دیگر اشاره دارد: «پایه سنن پادشاهی ساسانی عدالت بوده و نه مذهب حق یا علم و دانش» (همان: ۸۳). هرچند درخصوص بنیان علم و دانش می‌توان با نویسنده هم‌راه شد، باید گفت که عدالت تنها گونه‌ای از اندیشه ایرانی است. نظریه ایرانی سلطنت به‌جز عدالت، بر فرة ایزدی، دین، نژاده‌بودن، و... استوار است (نظام‌الملک طوسی ۱۳۷۵؛ غزالی ۱۳۵۱: ۱۳۱-۱۳۶؛ طباطبایی ۱۳۸۲: ۲۹۸؛ رجایی ۱۳۷۲: ۹۲؛ عنایت ۱۳۶۶: ۳۵-۳۶؛ شعبانی ۱۳۷۳: ۱۵۲؛ احمدوند ۱۳۸۴: ۱۲۶).

مؤلف در تمیز بین حقیقت و واقعیت دچار اشتباه شده است آن‌جا که می‌گوید: «بنابر قول مشهور با بنی‌عباس نیز در مکاتبه بوده است. ... او یک متفکر جویای حقیقت بوده و همکاران و منابع اطلاعاتی خود را بدون تعصب از میان همه فرقه‌های مذهبی یا حتی غیرمسلمان انتخاب می‌کرد» (روزبهای ۱۳۹۷: ۸۹). در این‌جا منظور «جویای واقعیت» است. دراصل آن‌چه می‌کرد، برخورد با واقعیت بود، اما آن‌چه به‌نام حقیقت باور داشت، شاید چیز دیگری بوده است.

در مبحث بزرگان اهل تسنن در دستگاه ایلخانان (همان: ۹۷، ۱۰۹) نویسنده مطالبی را مطرح می‌کند که این ایرادها بر آن وارد است: نخست، اشاره به دو گرایش دارد تحت‌عنوان دولت فئودالی با گرایش تمرکزگرایانه و دوم، نظام فئودالی همراه با نوعی نظام اقطاع نظامی. اصطلاح دولت فئودالی را نمی‌توان در هیچ‌کدام از گونه‌های یادشده و در هیچ‌یک از دوره‌های تاریخ ایران به کار برد. آنچه تحت عنوان فئودالیسم ایرانی ابراز می‌دارند، تقریباً ناشناخته است، اما برخی از محققان غربی، که به تعمیم تجربیات تمدن غربی در عهد فئودالیت به جوامع دیگر متمایل‌اند، از نظام فئودالی یا شبه‌فئودالی در غالب ادوار تاریخ ایران، از دوره ماد و هخامنشی تا دوره اخیر، دفاع می‌کنند (کریستنسن ۱۳۸۹: ۳۷-۳۹).

بعضی‌ها تلاش کرده‌اند با توجه به ساختار دین و دولت و پیوند مستحکم آن‌ها، شبیه‌سازی با قرون وسطای اروپا انجام دهند و بر این اساس اعتقاد دارند ساختار سیاسی در ایران بر پایه فئودالیسم بوده است. از ویژگی‌های فئودالیسم می‌توان به پراکندگی اراضی و پراکندگی قدرت اشاره کرد، درحالی‌که در ایران شاهد تمرکز قدرت هستیم. پراکندگی قدرت در فئودالیسم به این معناست که تمام قدرت در دست شاه نبوده، بلکه شاه نیز یک فئودال بوده که اراضی خاص خود را صاحب بوده است و روابط خاصی با فئودال‌ها داشته است (اشرف ۱۳۵۹: ۱۳؛ خدیوی ۱۳۸۷: ۷۸-۸۰)؛ یعنی فئودال رابطه‌ای نظامی و رابطه‌ای اقتصادی به صورت پرداخت مالیات با حکومت داشته است. شاه در نظام فئودالی دخالتی نمی‌کرده است، مگر در مواقعی که تضادهای مقطعی پدید می‌آمده است (کاتوزیان ۱۳۸۷: ۵۶-۵۹). از طرف دیگر، اندیشمندان چپ‌گرا عمدتاً خواسته‌اند تاریخ ایران را طبق نظام تحول تاریخ خطی موردباور مکتب مارکسیستی توضیح دهند. مثلاً در تحلیل‌های مارکسیستی دوران هخامنشی و اشکانی را عصر بردگی می‌خوانند. از این منظر، در دوره ساسانیان ایران وارد نظام فئودالی می‌شود. با ورود اعراب به ایران این نظام فئودالی تداوم می‌یابد. سپس با سیستم اقطاع این نظام فئودالی تکامل می‌یابد. تلاش این محققان آن است که تحولات تاریخی ایران را بر غرب منطبق کنند. بر این اساس، پژوهش‌گرانی مانند پطروشفسکی دوره مغول را فئودالیسم متکامل می‌خواند (پطروشفسکی ۱۳۶۳: ۳۷۲-۳۸۰). این محققان معتقدند که در ایران بعد از دوره مغول، در دوره صفویه، فئودالیسم متمرکز پدید می‌آید (همان: ۳۸۹-۳۹۷)، درحالی‌که تمرکز با فئودالیسم هم‌خوانی ندارد و اساساً یکی از ویژگی‌های فئودالیسم پراکندگی قدرت است (خدیوی ۱۳۸۷: ۷۸-۸۰). زمانی‌که شاه‌عباس کل کشور را زیر سلطه دارد، دیگر فئودالیسم حاکم نیست. این متفکران روس

هم‌چنین معتقدند فئودالیسم تا دوره فاجار تداوم می‌یابد و در نتیجه برخورد با مدرنیته غرب و انقلاب مشروطه به تدریج از هم می‌پاشد؛ یعنی تاحدودی مشروطه ایران را با رشد بورژوازی در غرب مقایسه می‌کنند (فشاهی ۱۳۵۴: ۱۹)، اما همه این مدل‌ها توانایی تبیین ساخت دولت در ایران را ندارند.

در ادامه متذکر می‌شود که «از رویکرد نخست گروهی از اشراف صحراگرد به‌ویژه دیوانیان ایرانی حمایت می‌کردند». معلوم نیست منظور از اشراف صحراگرد آیا دهقانان، اعیان، و زمین‌داران ایرانی است که تاحدودی بعد از اسلام عنصر ایرانی را نمایندگی می‌کردند یا چیز دیگری است؟ اگر منظور از صحراگرد گروه‌های قبایل صحراگرد است، شامل دیوانیان نمی‌شود.

در موردی دیگر، وقتی از زمان ایلخان احمد تکودار و تلاش خاندان جوینی در احیای فرهنگ ایرانی صحبت می‌کند، اشاره می‌شود که «فرمان‌روایان ایرانی گاه نسب خویش را به شاهنشاهان دوران پیش از اسلام می‌رسانند» (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۱۰۶). هرچند این امر به‌عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌زا از طرف بیش‌تر حکومت‌ها اعم از ایرانی و غیرایرانی مورد توجه بوده است، اما نویسنده به‌هیچ‌وجه آن‌طور که درخور است نه به این ویژگی و نه سایر ویژگی‌ها و الگوهای مشروعیت‌زای ایرانی توجه نداشته است؛ مانند آنچه در صفحات متعدد (بنگرید به روزبهرانی ۱۳۹۷: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۷) بیان می‌شود و به تشکیلات متمرکز حکومت غازان با تأکید بر تبدیل شدن این سلسله به‌عنوان یک حکومت ایرانی اشاره می‌شود، بدون بازخوانی اندیشه ایران‌شهری و شاخص دیوان‌سالاری آن. یا در این‌جا که صحبت از دوره ایلخان احمد هست، معلوم نیست که منظور از فرمان‌روایان ایرانی کیست.

کاربرد تعبیری چون المؤید من السماء، خدایگان سلاطین، سایه خدا، سایه یزدان، سایه لطف خدا، ظل الله فی العالم، ظل الله فی الارض، و... مکرر درمورد سربداران، آل‌کرت، جلایریان، و مظفریان به‌کار رفته است که همگی نشان از تعبیر ایران باستان و طرح فرّه ایزدی شاهان ایران باستان است. هم‌چنین، کاربرد اصطلاحات، عناوین، و نام‌های مربوط به پادشاهی ایران باستان مانند «دستور کامیاب، رسم خسروی، کلاه کیان، شاه شاهان، شهنشاه، شهریار، خسرو خسرو نشان، شاه جهان، کیتباد و...» درمیان سربداران، آل‌کرت، طغایمور، جلایریان، و آل‌اینجو به‌کار رفته است (همان: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷؛ فریومدی ۱۳۴۴؛ ساوجی ۱۳۶۷؛ حافظ ابرو ۱۳۸۰).

مؤلف وقتی می‌خواهد حکومت ایلخانان را در دیدگاه اندیشمندان ایرانی (روزبهرانی ۱۳۹۷: ۱۱۵) تشریح کند، هر جا به خواجه رشیدالدین، خواجه نظام‌الملک، و جوینی می‌رسد ناچار به اندیشه ایرانی می‌پردازد، اما به‌عنوان یک الگوی مشروعیت‌زا به آن نپرداخته است.

نویسنده به وقایع دوران اولجایتو می‌پردازد و متذکر می‌شود که اولجایتو به سرعت پس از به‌دست‌گرفتن قدرت، لقب «سلطان» را، که «مخصوص ممالیک» بود، برای خود برگزید (همان: ۱۲۷). موضوع دادن لقب «سلطان» در حکومتی ایرانی به ممالیک مصر، هرچند نفی کاربرد این لقب را در ممالیک مصر نمی‌کنیم، به‌نظر چندان درست نیست، چون قبل از آن در دوره غزنوی، سلجوقی، و خوارزمشاهی نیز لقب سلطان کاربرد داشت (خسروبیگی ۱۳۸۸: ۵۴-۶۹).

تقابل ایرانی- تورانی به‌عنوان یک الگوی مشروعیت‌زا از دید نویسنده مغفول مانده است. این الگو توسط حکومت‌های ایرانی سربداران و آل‌کرت به‌کار بسته شد. حاکمیت بیش از یک سده مغولان نتوانست حس یگانگی را میان ایرانیان و مغول‌ها به‌وجود بیاورد. در نتیجه عده‌ای از ایرانیان با استناد به خاطره حماسی و قومی خود، در یک مشابهت‌سازی تاریخی، مغول‌ها را به‌جای تورانیان دوران کهن نشاندهند. این گرایش بیش از همه در منابع مربوط به حکومت‌های ایرانی سربداران و تاحدودی آل‌کرت دیده می‌شود. سربداران در برابر طغاتی‌مور و آل‌کرت در برابر جغتاییان از چنین تعبیری استفاده می‌کردند. سمرقندی در گزارشی از قیام سربداران نشان می‌دهد که چگونه عبدالرزاق باشتینی با بهره‌گیری از احساسات ضد مغولی جوانانی به قدرت رسید که خود را رستم و مغولان را افراسیاب می‌دیدند و عبدالرزاق را به سرداری قبول کردند (سمرقندی ۱۳۷۲: ۱۷۶-۱۷۷). در واقع با این تشابه در پی نشان‌دادن تمایز خود با مغولان و اعلام حقانیت جنبش خود بودند. یادکردن از سپاهیان طغاتی‌مور با عنوان «لشکر ترکان» (همان: ۲۰۲-۲۰۴)، نام‌بردن از حیدر قصاب، کشنده طغاتی‌مور به‌عنوان پهلوان، و تشبیه او به رستم دستان (فریومدی ۱۳۴۴: ۶۴۸) همگی نشانه استمرار این تمایز است.

این مسئله حتی در مورد آل‌کرت هم صادق است. در حمله جغتاییان به ماوراءالنهر و به قلمرو ملک معزالدین حسین کرت، از تقابل ایران- توران سخن به‌میان می‌آید، به‌گونه‌ای که از قلمرو جغتایی به‌عنوان توران یاد شده و امیرالامرای آن امیر قزغن «سپهد توران» نام گرفته و او را در جایگاه افراسیاب، که دل از کین ایران خالی نکرده، نشانده است (سمرقندی ۱۳۷۲: ۲۷۱).

یکی از الگوهایی که می‌توانست به‌خصوص در ارتباط با آل مظفر موردنظر قرار گیرد، «نظر موعود قرن»^۶ است؛ شاید بلندپروازترین لقبی که امیر مبارزالدین در نتیجه احیای خلافت برای خود قائل شد. کتبی در تاریخ آل مظفر خود اشاره می‌کند که از زمان فتح بغداد به‌دست هولاکو تا بیعت امیر مبارزالدین با خلیفه المعتضد یک‌صد سال طول کشیده و در این مدت بلاد عراق از ذکر خلیفه عباسی خالی مانده بود. اینک با احترام امیر مبارزالدین، دوباره نام و لقب خلیفه عباسی بر منابر برده شد و بدین ترتیب او را باید یکی از موعودهایی دانست که هر صد سال ظهور و دین را احیا می‌کند (کتبی ۱۳۶۴: ۶۷).

در ذکر سرزمین‌های لر کوچک اشاره به «کردستان و لرستان» می‌کند (روزبهانی ۱۳۹۷: ۱۵۱). درحقیقت دو استان امروزی ایلام و لرستان، جایگاه اتابکان لرستان بود که به آن لر کوچک گفته می‌شد. مرکز اتابک لر کوچک شاپورخواست بود (پزشک ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲؛ لسترنج ۱۳۷۳: ۲۱۶).

در دوره تیموری نسب‌سازی می‌توانست به‌عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌زا مورداستناد قرار گیرد. اگرچه در لابه‌لای سنت مغولی اشاراتی شده است، به‌صورت جامع و مجزا موردتوجه قرار نگرفته است. حتی برای این نسب‌سازی ایجاد پیوندهای خویشاوندی، حکومت در سایه خان‌های مغولی، و دست‌یازیدن بر عنوان خان و حتی توسل به قدرت نیاکان واقعی و ساختگی موردتوجه بود.

منابع متذکر می‌شوند که به‌علت مشروعیت خاندان چنگیز، فرمان‌روایی که از نسل چنگیز نبود، تلاش می‌کرد که دست‌کم با خاندان او خویشاوند شود و حق داشتن لقب «گورکان» را به‌دست آورد (بارتولد ۱۳۵۸: ۴۱). ازدواج میرانشاه، پسر تیمور، با دختر اوزبک‌خان و ملقب‌شدن به لقب گورکان (بارتولد بی‌تا: ۵۹) از آن جمله است. تیمور خود بعد از ازدواج با خواهر امیرحسین به تیمور گورکان معروف شد (اقبال ۱۳۸۰: ۲۳). البته برخی گفته‌اند بعد از ازدواج با بیوه امیرحسین، که یک شاه‌زاده مغولی بود، به گورکان ملقب شد. حتی خواهر تیمور با رئیس قبیله «اوغلات»، از قبایل مهم مغولستان، وصلت کرد (یزدی ۱۳۶۶: ج ۱، ۹۸).

در همین خصوص برخی از قدرت‌های محلی، باوجود مغول‌بودن، از خاندان چنگیز نبودند، به‌ناچار شاه‌زادگان چنگیزی را به‌عنوان خان علم و خود تحت نام و مشروعیت آنان حاکمیت می‌کردند. شیخ حسن و اشرف چوپانی، از مدعیان قدرت، موسی، نوه بایدو، را

به سلطنت نشانند و خود اختیار امور را به دست گرفتند (حافظ ابرو ۱۳۸۰: ۷۲) یا سلاطین جلایری، که با خاندان ایلخانی پیوندهای خویشاوندی داشتند، و شیخ حسن جلایری که از سوی مادر نوه ایلخان ارغون به حساب می‌آمد، خود را «نویان»، که عنوانی مغولی و معادل شاهزاده بود، می‌خواند (بیانی ۱۳۵۴: ۳۵۷). حتی این باور در میان بعضی از ایرانی‌ها هم رسوخ کرده بود؛ زمانی که ملک معزالدین کرت، از اعضای خاندان ایرانی غور، در هرات رسوم سلطنت و استقلال در پیش گرفت، بعضی از مشایخ ایران هم‌راه با امرای مغول نزد امیر قرغن جغتایی شکایت کردند که «او [ملک حسین کرت] از نژاد کیست که دعوی سلطنت می‌کند؟»؛ او را بدگهر خواندند و امیر قرغن با تأیید نظر آن معترضان گفت: «تازیک را چه حد باشد که دعوی پادشاهی کند و از فرمان ما سرکشد؟» (سمرقندی ۱۳۷۲: ۲۶۷). حتی تیمور، پس از نشستن بر تخت سمرقند، خانی از تبار مغولان را به خانی برگزید (شامی ۱۹۵۶: ج ۲، ۵۷؛ دوغلات ۱۳۸۳: ۸۳). تیمور حتی برای نشان دادن سروری خاندان چنگیز از القاب مغولی استفاده می‌کرد، هیچ‌گاه عنوان سلطان، شاه، و خان بر خود نهاد و از عنوان «امیر» استفاده می‌کرد (ابن عرب‌شاه ۱۳۳۹: ۱۷) یا حتی لقب «خاقان» را در میان القاب خود حفظ کرد (منز ۱۳۷۷: ۷). اهمیت انتساب به خاندان چنگیز در نزد تیمور تا جایی بود که وقتی توقتمش، خان مغولی دشت قبچاق، بر علیه او شورید، تیمور چون او را وارث مشروع و جانشین برحق سلسله چنگیز می‌دانست، تنها عتاب و خطاب پدرانۀ معمول داشت و سپاهیان او را نیز آزاد کرد (یزدی ۱۳۳۶: ج ۱، ۳۵۹).

بنابراین، توسل به قدرت و احتشام نیاکان واقعی یا ساختگی و تمسک به نام‌ها و اسطوره‌های کهن، به منظور کسب شأن و اعتبار و نیل به نوعی مشروعیت و حقانیت، از شیوه‌های دیرینه مورد استفاده حاکمان بوده است. همان‌طور که در نخستین سده‌های هجری، با ساختن شجره‌نامه، نسب و دودمان‌های خود را به پادشاهان ایرانی پیش از اسلام می‌رساندند، به همین صورت خان‌های مغولی نیز حتی پس از مسلمان شدن بر حقوقی که از چنگیز به ارث برده بودند، تأکید می‌کردند (بارتولد ۱۳۵۸: ۴۱).

در جایی از شخصیت‌هایی چون عبدالرحمن جامی و حسین واعظ کاشفی یاد شده است (روزبانی ۱۳۹۷: ۲۳۸) که بر مشروعیت‌بخشی به خاندان تیموری اثرگذار بودند، اما در تحلیل‌های نویسنده از این دوره، به جز یک مورد، هیچ استنادی به رأی و نظر آن‌ها نشده است و به جای آن از منابع دیگر، به ویژه منابع تحقیقی و دست‌دوم، استفاده کرده است (همان: ۲۳۰-۲۴۱).

گفته مؤلف، درخصوص اقدامات قرايوسف ناشی از احساس نیاز قراقویونلوها برای کسب مشروعیت، لزوم تدوین طرحی کلی برای الگوهای مشروعیت‌زا را توجیه می‌کند. آن‌جا که اشاره می‌کند: «چراکه طبق عرف و سنت‌های جامعه ایرانی تنها سلاله پادشاهان حق سلطنت دارند. از دوره استیلای مغول‌ها فرزندان چنگیز و وابستگان وی مشروعیت داشته و از نظر عموم مستحق اطاعت بودند» (همان: ۲۴۸). اما در تمام کار این موضوع نادیده گرفته شده و باعث شده است متن از روندی نظریه‌محور خارج شود و مطالب پراکنده به نظر آیند.

در جایی دیگر مانند سایر مباحث، به‌خصوص آن‌چه از دیدگاه اندیشمندان دوره‌های مختلف بیان شده است، تأکید بر مبنای «غلبه» کاملاً هویداست، اما به‌صورت مشخص مؤلف به آن پرداخته است: «دوانی، سیاست ملک را به فاصله و ناقصه تقسیم کرده است. بخش نخست، سبب نیل به سعادت و دومی سیاست تغلب است» (همان: ۲۸۰).

در نتیجه‌گیری نیز مؤلف باز در همان آغاز بر الگوی واحد مبتنی‌بر اقتدار خلیفه تا یورش مغولان تأکید دارد (همان: ۲۹۱). طرح الگوهای مشروعیت در ایران نه واحد، بلکه مرکب و توأمان‌اند.

براساس آن‌چه در ادامه متذکر می‌شود، می‌توان به این نتیجه رسید که مسئله اصلی در تمام متن بحران مشروعیت است. بنابراین، نویسنده می‌توانست به‌عنوان فرضیه اصلی آن را مطرح و حتی در عنوان کتاب هم، به‌جای سخن از تحول در مبانی مشروعیت، از بحران مشروعیت حکومت بحث کند.

در ادامه متذکر می‌شود که از درون این بحران و نزاع‌های حاصل از آن، مبانی مشروعیت حکومت‌ها دچار تحول عظیمی شد (همان). «به‌اقتضای شرایط، همگان پذیرفتند که به‌شکل معمول در گذشته، حق با کسی بوده که غلبه کرده است. این به‌معنی تحول از یک الگوی فراگیر معتبر به‌سمت الگوی مبتنی‌بر زور و غلبهٔ عربان در پوشش دین و باور مردم بود». به‌نظر کاملاً نظم موجود در نظام مشروعیت‌گیری به‌هم خورده است. مؤلف موقعیت مشروعیت اولیه و مشروعیت ثانویه را جابه‌جا کرده و هر یک در معنای دیگری عرضه شده است. اولاً مگر بعد از آن چنین نبوده است؟ ثانیاً، تردیدی نیست که در همهٔ حکومت‌هایی که این‌جا صحبت شد و حتی قبل از آن بوده‌اند، در فرایند مشروعیت، مشروعیت اولیه همهٔ آن‌ها مبتنی‌بر اصل تغلب و استیلا بوده است. الگوی مبتنی‌بر زور و غلبه و الگوی دین و باور مردم دو الگوی مجزا و البته در کل دوره در ارتباط باهم بوده‌اند.

۵. نتیجه‌گیری متن

نتیجه‌گیری به صورت خلاصه‌ای از فصل‌های کتاب بیان شده است. در واقع، نتیجه بیان‌شده، نوعی معرفی کلی کتاب و درجایگاه مقدمه است. هم‌چنین، دیدگاه و نظر کلی در قبال دوره مورد بحث ارائه نشده است. مطلوب بود تا در نتیجه‌گیری تصویری کلی از مفهوم مبانی مشروعیت در این دوره و تحولاتی که بر آن وارد آمده است در قالب بحران مشروعیت ارائه شود.

در ضمن چون هر فصل تقریباً مباحث یک دوره خاص را در بر می‌گیرد، بسیار مطلوب‌تر بود که در پایان هر فصل، در خصوص آن دوره، نتیجه‌گیری مشخص و فرضیه‌محور ارائه، سپس در پایان کتاب نتیجه نهایی به صورت دیدگاه خاص مؤلف در خصوص مبانی مشروعیت در این دوره تدوین و ارائه می‌شد.

۶. نتیجه‌گیری

با وجود همه این مباحث، کتاب دارای نقاط قوت بسیاری است که از آن جمله است:

- کتاب کاملاً مستند و با توجه به منابع دست‌اول هر دوره و در کنارش منابع تحقیقی به‌نگارش درآمده است. از امتیازهای بزرگ کتاب تنوع و تکثر منبع به‌ویژه منابع مهم و دست‌اول است.
- در تمام کتاب سعی شده است، به پیروی از اصول علمی، تحلیل‌ها به کمک منابع معتبر ارائه شوند.
- نویسنده همواره سعی کرده است جانب احتیاط را در ساده و پیراسته‌بودن متن حفظ کند.
- نویسنده در مورد هر یک از دوره‌ها، در ارائه مبانی مشروعیت‌ها، به جز در چند مورد که ذکر آن رفت، موفق بوده است.
- کتاب از غلط‌های املائی، به جز چند مورد غلط تایپی، به دور بوده است.
- از آن‌جاکه کتاب توسط اهل فن نوشته شده است، در صورت مسئله‌مند کردن حول مبانی فراگیر و مشخص، می‌توان از آن به‌عنوان یکی از منابع برای استفاده دانشجویان و اهل فن تاریخ در حوزه مشروعیت حکومت‌ها یاد کرد. در نهایت، کتاب به لحاظ

تحول مبانی مشروعیت سلطنت؛ ... (عبدالله ساجدی و هوشنگ خسرویگی) ۲۱۳

علمی و مستندبودن، تحلیل در حدود دوره مورد نظر، و مسئله مشروعیت مناسب و جای تقدیر دارد.

پیش نهاد می شود:

- مقدمه، بررسی، و نقد منابع از هم دیگر تفکیک و منابع به صورت علمی نقد و بررسی شوند.
- فصلی به روش شناسی موضوعی اختصاص یابد.
- در بحث مبانی نظری قادر به طراحی الگوی مفهومی برای فهم کلی مبانی مشروعیت در دوره مورد بحث با تمام خصوصیات و ویژگی های متعدد و متکثر باشیم.
- در نهایت، نتیجه گیری را به جواب به فرضیه های پژوهش اختصاص دهیم و بتوانیم تحلیل نهایی را از دوره مورد نظر مسئله محورانه ارائه کنیم.

پی نوشت ها

۱. قم: دانشگاه مفید قم، پاییز ۱۳۹۷.
۲. عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان استان تهران.
۳. با راه نمایی استاد آذر آهنچی و استادان مشاور، منصور صفت گل و محمدباقر وثوقی.
۴. مجله تاریخ اسلام (۱۳۹۷)، س ۱۹، ش ۳.
۵. مجله جستارهای سیاسی معاصر (۱۳۹۱)، س ۳، ش ۲.
۶. امیر مبارزالدین حدیثی را مبنای دعوی خود قرار می دهد که چنین است: «همانا خداوند در آغاز هر صد سال از میان امت شخصی را مأموریت می دهد تا دین او را برایش احیا نماید» (یزدی ۱۳۲۶: ۱۰-۱۱، ۲۰-۲۱). ارتباط این لقب و تفسیر این حدیث با احیای مفهوم خلافت از نوشته های محمود کتبی معلوم می شود. وی در گزارشی که از دیدار و بیعت امیر مبارز با وکیل خلیفه المعتضد ثبت کرده، آن را با حدیث فوق منطبق کرده است. او اشاره می کند که از زمان فتح بغداد به دست هولاکو تا بیعت امیر مبارز با خلیفه المعتضد، یک صد سال طول کشیده و در این مدت بلاد عراق از ذکر خلفای عباسی خالی مانده بود. اینک با اقدام امیر مبارز، دوباره نام و لقب خلیفه عباسی بر منابر برده شده و بدین ترتیب او را باید یکی از موعودهایی دانست که هر صد سال ظهور و دین را احیا می کنند (کتبی ۱۳۶۴: ۶۷).

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- ابن عرب‌شاه (۱۳۳۹)، *زندگانی شگفت‌آور تیمور*؛ ترجمه کتاب عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن مسکویه، احمدبن علی (۱۳۷۶)، *تجارب‌الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی، تهران: توس و سروش.
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۴)، *قدرت و دانش در ایران*، تهران: فرهنگ و اندیشه.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال، عباس (۱۳۸۰)، *تاریخ مفصل ایران از اسلام تا انقراض قاجاریه*، تهران: خیام.
- الهیاری، فریدون، مرتضی نورائی، و علی رسولی (۱۳۸۹)، «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری و مسئله مشروعیت»، *پژوهش‌های تاریخی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان)*، دوره ۴۶، ش ۲، پیاپی ۶.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۸)، *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و. (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- بارتولد، و. و. (بی‌تا)، *الغریب و اوضاع زمان وی*، ترجمه حسین احمدی‌پور، تهران: چهره.
- بشیری، حسین (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نی.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۴)، *دین و دولت در عهد ساسانی*، تهران: جامی.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴)، *ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی‌پرست*، تهران: ققنوس.
- پازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۸۴)، *تاریخ فلسفه سیاسی*، تهران: زوار.
- پزشک، منوچهر (۱۳۸۷)، *عصر فترت ایران سده‌های میانه*، تهران: ققنوس.
- پطروشفسکی، ا. پ. (۱۳۶۳)، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: پدیده‌خاور.
- تیشتر، فرانتس (۱۳۵۵)، «گروه فتوت کشورهای اسلامی و نوع ظهور گوناگون آن‌ها مخصوصاً در ایران و کشورهای همجوار آن»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)*، س ۴، ش ۲.
- جوزجانی، منهاج‌الدین سراج‌الدین ابو‌عمر عثمان (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

تحول مبانی مشروعیت سلطنت؛ ... (عبدالله ساجدی و هوشنگ خسرویگی) ۲۱۵

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۷۰)، *جغرافیای تاریخی خراسان*، تصحیح غلامرضا وره‌رام، تهران: اطلاعات.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۸۰)، *زبدة‌التواریخ*، تصحیح سیدکمال‌الدین حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، تهران: آگه.

حجاریان، سعید (۱۳۷۳)، «نگاهی به مسئله مشروعیت»، *مجله راه‌برد*، ش ۳۰.

خدیبوی، غلامرضا (۱۳۸۷)، «نگاهی به تحولات اجتماعی ایران از منظر نظریه دوری ابن‌خلدون»، *فصل‌نامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن*، س ۵، ش ۱۸.

خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۸)، *سازمان اداری خوارزمشاهیان*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *حبیب‌السیر*، تهران: خیام.

دوغلان، محمدحیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
راوندی، محمدبن علی (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح عباس اقبال، تهران: امیرکبیر.

رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲)، *معرکه جهان‌بینی‌ها در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان*، تهران: احیای کتاب.

رساله منفردی در واقعه تبریز در سال ۱۷۱۷ ق (۱۳۷۲)، ضمیمه ذیل تاریخ‌گزیده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

روزبهنی، محمدرضا (۱۳۹۷)، *تحول مبانی مشروعیت سلطنت (از یورش مغولان تا برآمدن صفویان)*، قم: دانشگاه مفید.

زارع، عباس (۱۳۸۰)، *مبانی مشروعیت و قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸)، *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر.

ساجدی، عبدالله و هوشنگ خسرویگی (۱۳۹۷)، *مشروعیت در حکومت‌های ایرانی‌تبار (طاهریان تا آل‌بویه)*، تهران: ندای تاریخ.

ساوجی، سلمان (۱۳۶۷)، *دیوان سلمان*، به‌اهتمام منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، به‌اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه.

شامی، نظام‌الدین (۱۹۵۶)، *ظفرنامه*، تصحیح فلکس تاوره، پراگ: مؤسسه شرقیه.

شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶)، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: تبیان.
شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۹)، «سلسله‌های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۵۳ و ۱۵۴.

شعبانی، رضا (۱۳۷۳)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.

طباطبایی، جواد (۱۳۷۲)، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.

طباطبایی، جواد (۱۳۸۲)، تأملی درباره ایران؛ دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران، تهران: نگاه معاصر.
طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری (الرسال و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

عباسی، جواد و زهره راضی (۱۳۹۳)، «مشروعیت ایرانی در حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۲، ش ۲.

عنایت، حمید (۱۳۴۹)، جهانی از خود بیگانه، تهران: فرمند.

عنایت، حمید (۱۳۶۶)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.

غزالی، ابوحامد (۱۳۵۱-۱۳۶۷)، نصیحة الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.

فریومدی، ابن‌یمین (۱۳۴۴)، دیوان ابن‌یمین فریومدی، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، تهران: سنایی.

فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴)، از گات‌ها تا مشروطیت، تهران: گوتنبرگ.

قادری، حاتم (۱۳۷۸)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت.

قزوینی، زکریابن محمد (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، تهران: امیرکبیر.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷)، اقتصاد سیاسی در ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

کتبی، محمود (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

کریستنسن، آرتور (۱۳۸۹)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، زین‌الخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

لسترنج، گی (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیق شفیعی کدکنی، تهران: آگه.

منز، بناتریس فوربز (۱۳۷۷)، برآمدن و فرمان‌روایی تیمور، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

تحول میانی مشروعیت سلطنت؛ ... (عبدالله ساجدی و هوشنگ خسرویگی) ۲۱۷

نظام الملک طوسی، علی بن اسحاق (۱۳۷۵)، سیاست‌نامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
وبر، ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، ترابی نژاد، و عمادزاده، تهران: مولی.
یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۶۶)، ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
یزدی، معین‌الدین بن جلال‌الدین (۱۳۲۶)، مواهب الهیه، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.

Carroll. Pete and David Noble (1997), *The Free and Unfree: New History of the United States*; Penguin Books.

